

خانم خبرنگار؛
 این کاره نیستی!

تلفن همراه شادی خانم زنگ می‌زند. تا بلند می‌شود، می‌گوید: «راستی خودتان را معرفی نکردید؟» جواب می‌دهد: «شادی عظیمی هستم، ۴۵ ساله، دو فرزند ولی خودم را باز خرید کردم و بیرون آمدم.»

باعجله می‌رود. اتوبوس یک ربع دیگر به مقصد می‌رسد. به زمین‌های بنفش زعفران که هر کسی اجازه ورود به آن‌ها را ندارد. کنار زمین، خانم‌ها مشغول عکس گرفتن هستند. خانم شادی می‌رود و یک بخشی از زمین‌ها را هماهنگ می‌کند تا خانم‌ها بروند و گل بچینند. باید روی زمین چهار زانو بنشیند تا بتواند گل‌های کوتاه و کوچک زعفران را طوری که از ریشه یا به قول خودشان از پیاز در نیاید، از ساقه جدا کند. برای من که این کاره نیستم، کار سختی است ولی بعضی از خانم‌ها توانسته‌اند کلی گل جمع کنند. قرار شده هر که هر چقدر گل جمع کرد، وزن کنند و هزینه‌اش را بدهد و برای خودش بردارد. مشغول جدا کردن گل‌ها با آن فرمولی که گفته بودند هستیم که خانم‌ها می‌آیند و می‌گویند: «خانم خبرنگار، این کاره نیستی! بیامن برات جمع کنم.» با سرعت یک مشت گل جمع می‌کنند و توی کیسه‌ای که دستم است می‌ریزد. یکی از غنچه‌ها را نشانم می‌دهد و می‌گوید: «این خوبه، دیرتر خراب می‌شه تا برسیم خونه و پاک کنیم.» بعد بدون اینکه چیزی بپرسم، می‌گوید: «من توی خونه خیلی تنهام. هر وقت سفری یا دورهمی با دوستانم باشه، می‌رم. دخترهام مهاجرت کردن. شوهرم تنها مونسم بود که به رحمت خدا رفته. می‌دونم، این طور سفرها اعصاب آدم رو آروم می‌کنه. دکتر من بهم پیشنهاد داده کمتر توی خونه تنها باشم. گفت یک حیوون خونگی هم بگیرم، ولی کی حوصله داره. عوضش می‌رم سفر؛ از یک روز گرفته تا یک ماه. کل ایران را گشتم. چند تایی سفر خارجی هم رفتم. آخرین سفری که رفتم به روسیه بود. واقعا خوش گذشت. آدم‌های متفاوتی داشت و بماند که مثل ما مهمان نواز نبودن.»

 بدو برو
 استوری کن

ساعت حدود ۱۰ است که سفره‌های صبحانه را پهن می‌کنند. احتمالاً که همه مثل من خیلی گرسنه هستند. خانم‌ها مشغول خورد کردن گوجه‌فرنگی و خیار هستند. پنیرها را تکه تکه می‌کنند و از توی کتری بزرگی که روی پیک نیک است تخم مرغ بیرون می‌کشند. بگو و بخندشان هم به راه است. لطیفه برای هم می‌گویند. به بچه‌های بی‌معرفت و شوهرهای بد اخلاق شان چیزهایی می‌گویند و خوش هستند. یکی شان هم که با گل‌های زعفران تاجی درست کرده و یکی یکی روی سر می‌گذارند و عکس می‌گیرند. تاج را به من هم می‌دهند. روی سرم که می‌گذارم نازی خانم عکس‌رامی گیرد و می‌گوید: «بدو برو استوری کن که دل بقیه بسوزه اینجا نیستن!»

 ذخیره انرژی
 برای یک هفته

وقت برگشت می‌شود. اشکنه کشک حسابی همه را گرفته! توی راه برگشت به جز من و خانم شادی و راننده، خانم‌های دیگر خواب هستند. به زورودی مشهد که می‌رسیم، یکی یکی در مسیرهای نزدیک به خانه‌هایشان پیاده می‌شوند. امروز هر چند که خسته شده‌اند، اما یک انرژی ویژه برای زندگی گرفته‌اند. این را من نمی‌گویم. خیلی از خانم‌ها از صبح گفتند که شاید امروز سر خانه و زندگی نبودیم، ولی انرژی کل هفته را گرفتیم و خستگی از تنمان در رفت. انگار از عمرمان حساب نشد.

 کاری که به
 زندگی بقیه
 رونق داده

توی زمین‌های زعفران و کنار زنان روستایی که مشغول جمع کردن گل‌ها هستند، نمی‌فهمم کی عصر می‌شود و وقت رفتن می‌رسد. ناهار به ما اشکنه کشک دادند که دست‌پخت زنان همین روستای کناری بود. یکی از خانم‌های اهل روستا که سن و سالی دارد، پایه آشپزی ناهار گردشگران خانم شادی است. او می‌گوید: «واقعا از تنهایی درآمدیم از وقتی این خانم شادی می‌آید اینجا. وضعیت هم بهتر شده. غذا که درست می‌کنیم خرجش را پیش‌پیش می‌دهد. پول گل‌ها را هم می‌دهد و مواظبت می‌کند که زمین‌ها آسیب نبیند. واقعا دعایش می‌کنیم. به زندگی همه ما رونق داده است.»

قرار است در این اول پاییزی سراغ زمین‌های زعفران سمت تربت حیدریه برویم. خانم راننده از خانم‌ها می‌خواهد که وسط اتوبوس زیاد رفت و آمد نکنند و نایستند که جریمه نشود. همه‌ها زیاد است. همه در حال صحبت کردن هستند. نازی خانم نیم ساعتی می‌شود که از کنار رفته و کف اتوبوس کنار چند تایی از دوستانش نشسته است. خانم شادی که مسئول تور است، کنارم می‌آید و می‌گوید: «اگر می‌خواهی با هم صحبت کنیم، الان بهترین وقت است چون به مقصد برسیم حسابی بگیرم.» از او می‌خواهم از شروع کارش بگویم. می‌گوید: «حدود سال ۹۰ بود که با جمع‌های خانوادگی شروع کردم به بیرون رفتن. همه خانم بودیم. ماشین شخصی برمی‌داشتیم و می‌رفتیم. بعدش دیدیم که اگر همه توی یک وسیله باشیم بهتر است. برای همین اتوبوس یا مینی‌بوس اجازه می‌کردیم. کم‌کم چند سالی که گذشت و همه جاهای گردشگری اطراف مشهد را یاد گرفتیم، من و خواهرم تصمیم گرفتیم یک گروه بزیم و بقیه فامیل را که چند درجه دورتر بودند هم دعوت کنیم. همین باعث شد که دهان به دهان و دست به دست دعوت‌نامه‌های ما بچرخد و تعداد زیادی برای سفرهای یک‌تا دوروزه ثبت‌نام کنند. تعداد که زیاد شد دنبال مجوزها رفتیم و گروه را ثبت کردیم. البته که الان دیگر خواهرم کنارم نیست، اما من فعالیت گروه را ادامه می‌دهم.»

او درباره استقبال خانم‌ها از سفرهای یک‌روزه می‌گوید: «بیشتر خانم‌هایی که همراه ما هستند، متأهل و دارای فرزند هستند. امکان سفر چندروزه برایشان نیست، برای همین از سفرهای یک‌روزه استقبال می‌کنند. برای اینکه در هزینه‌ها راحت‌تر باشند، ما بخش ایاب و ذهاب یا همان صبحانه و ناهار را از هزینه رفت و برگشت جدا کرده‌ایم تا هر کدما را که خواستند انتخاب کنند. سفرها هم اغلب چهارشنبه یا پنجشنبه است و قبل از غروب برمی‌گردیم تا به خانه و مهمان‌داری و دیگر کارهایشان برسند.»